

ای زبان پارسی در گهر باش
ره‌کشای راه تاجم وار باش

پالایش زبان پارسی

ایران

نشستگاه نخستینهی آریاییان

بازنگری تاریخ ایران

نوشته‌ی:

فاروق صفی زاده (مهرکیش اوستا)

صفی‌زاده، فاروق، ۱۳۴۶ -

ایران نشستگاه نخستینه‌ی آریاییان بازنگری تاریخ ایران / نوشته‌ی فاروق
صفی‌زاده (مهرکیش اوستا) - تهران: پژوهنده، ۱۳۷۷.

ISBN 964-6302-12-2

ص ۶۴

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

کتابنامه: ص ۶۴-۷۴

۱. ایران - تاریخ - آریائی‌ان، ۲۰۰۰ ق. م. ۲. آریائی‌ان - تاریخ. الف. عنوان.

۹ الف ۷ ص / DSR ۱۹۷ / ۹۵۵/۰۱۲۳

م ۷۷-۱۲۲۸۰

ایران

نشستگاه نخستینه‌ی آریاییان

بازنگری تاریخ ایران

نوشته‌ی: فاروق صفی‌زاده (بوره‌کیمی)

چاپ اول ۱۳۷۷، (آماده‌سازی: دفتر نشر پژوهنده)

۳۱۰۰ نسخه

شابک ۲-۱۲-۶۳۰۲-۹۶۴- ISBN 964-6302-12-2

چاپ و نشر برای انتشارات پژوهنده محفوظ است.

دیدگاه پژوهشگران انیرانی درباره‌ی نشستگاه نخستینه‌ی آریاییان

والتر شولتز، بر این باور است: مردمان هند و اروپایی، در پیرامون ۲۵۰۰ پیش از زایش مهر، با ویژگی‌های زندگی دامداری و پدرسالاری، شناخته می‌شدند که مس، در زندگی ایشان، به پایه‌ی داشتن اسب و گردونه، ارزش شایانی داشته است. وی بر پایه‌ی چنین ویژگی‌هایی، خاستگاه آنان را در اباختر اروپا دانسته است. (۱)

کارل پنکا، در ۱۸۸۶ زایش مهر، اسکاندیناوی را نشستگاه آریاییان دانست و کهن‌ترین مردم اسکاندیناوی را آریایی شمرد. وی گفت که: کواشه‌ی درازی استخوان‌سر، ویژه‌ی آریاهاست و این کواشه‌یی است که در اسکاندیناویان، تا روزگارهای پارینه سنگی مانده داشته است. تیلور، آریاییان را نژادی آراسته شده از ریشه‌ی فنلاندی دانست. (۲)

گوستا ونکل، به فراپرسی به همادی جدا پرداخت و آن اسب بود. وی بر این باور بود که شهرنشینی اباختر و میانه‌ی اروپا ریشه‌دار است. وی، اسب‌نگار شده در تخت جمشید را اسب باختری دانست، نه استپی. اسب باختری، در اروپا، در پایان

پیش‌گفتار

در باره‌ی نشستگاه آریاییان، دیدگاه‌های بسیار گونه‌گونی آرایه شده است. بسیاری از پژوهشگران، نشستگاه آریاییان هند و اروپایی را در پیرامون اباختر و یا میانه‌ی اروپا دانسته‌اند و هر یک، دستاویز گوناگونی برای دیدگاه خود آورده‌اند.

ما در این چکیده گفتار به بررسی دیدگاه‌های دانشمندان انیرانی در این باره می‌پردازیم و سپس دیدگاه خود را در این باره می‌آوریم. باشد که پسند پژوهشگران ارجمند افتد.

روزگار پاریته سنگی پدیدار شد و اکنون به شیوه‌ی اسبان کوتاه اندام اسکاتلند و ایسلند دیده می‌شود. شولتز، دستاویز بسیاری از نویسندگان روزگار کهن گردآوری کرد، بر این پایه که آلمانیان باستان، سوارکاران برجسته‌یی بودند. (۳)

گوستاف کوسینا نیز، در ۱۹۰۲ زایش، آلمان را نشستگاه هند و اروپاییان داشت. سپس بخش شدن شهرنشینی سفالینه‌های نگار خیزابه‌یی و سفالینه‌های نگار راه راه و مانند آنها را به سرچشمه‌یی اپاختری پیوند داد. باور کوسینا آن بود که شهرنشینی پیش از گذشته‌ی اروپا، از روزگار نوسنگی یا روزگار برنجه، جنبش شهرنشینی‌های اپاختری بود به سوی نیمروز. به باور او، این را می‌توان الگوی گسترده‌ی هند و اروپاییان گرفت. زیرا که فرجام بالای این جنبش، مردم گذشته‌ی هند و اروپایی روزگار پایانی برنجه و آغاز آهن را پدید آورد. (۴)

گوردون چایلد نیز، در ۱۹۲۶ زایش، نشستگاه آریاییان را اروپای داتوبی یا میانه دانست. پولیوس پوکورنی در ۱۹۳۹ زایش، از دیدگاه زبانشناسی، به این فراپس نگرست. وی دیدگاه جدایی‌های زبان را بر فراپرس هند و اروپایی برابر ساخت و نشستگاه هند و اروپاییان را در اروپای میانه دانست. دستاویز او بر این پایه بود که در سخن گفتن از آنجا و زبان و فرهنگ آلمانی آن سرزمین، هیچ نیازی به بازگشت به فرهنگ به جز هند و اروپایی نیست. و این تنها جایی است که این ویژگی، در آن است. (۶)

گایلز در ۱۹۲۲ زایش، به گونه‌یی پیدا، مجارستان را نشستگاه آریاییان دانست؛ زیرا به باور وی، دانوب راه سفر شایسته‌یی برای ایشان بود. (۷)

دانیل برنیتون در ۱۹۸۰ زایش، در باوری دیگر، نشستگاه آریاییان را، اروپای باختری دانست. وی بر این باور بود که آریاییان، پس از چندی، از آنجا به سوی خاور کوچ کرده‌اند. (۸)

رام چندراجین در ۱۹۶۴ زایش، پیرامون لیتوانی را نشستگاه آریاییان دانست. وی به این فرجام رسید که بالتیکیان از روزگار هند و اروپاییان، بسیار کم به جایی دیگر کوچیده‌اند و از این رو به پایه‌ی زبان‌شناختی، لیتوانی دیگرگون نشده‌ترین و کهنه‌ترین زبانها را دارد. پس میهن آریاییان باید نزدیک و در خاور لیتوانی امروزی باشد. سپس بر این باور که مردم از سرزمین خوش آب و هوا، به جای بد نمی‌روند، بر آن شد که نشستگاه را باید در پیرامون اپاختر روسیه و پاره‌ی نیمروزی جنگل‌های سیبری جست. وی بر این باور بود که مردم هند و اروپایی نخستینه، سپس به سوی نیمروز آمدند و شهرنشینی تریپوله را در جاهای کورگان‌ها بر پا کردند. (۹)

در ۱۹۰۳ زایش، یک دانشمند هندی به نام تیلک، شگفت‌آورترین نشستگاه را برای آریاییان آرایه داد. وی نشستگاه آنان را سر آسه‌ی اباختر دانست. تیلک، دیدگاه زمین‌شناسان آمریکایی را دستاویز خود دانست که می‌گفتند: بازپسین روزگار

یخبندان، در ۸۰۰۰ سال پیش از زایش مهر بوده و به چگونگی شیوه‌ی میانه روزگار میان یخبندان‌ها (که جانوران و گیاهان میان زمینی تا پایان اواخر گسترده شده بودند)، پرداخت. وی بر این باور بود که انسان در روزگار پیش از بازپسین یخبندان، با آسودگی می‌توانست در پیرامون سرآسه زندگی کند. سپس به چگونگی برخی ویژگی‌های آسمان سرآسه پرداخت که نخست: خورشید از نیمروز سر می‌زد، دوم: ستارگان به گرد آسمان می‌گشتند و پیدا و ناپیدا نمی‌شدند. سوم: سال به چم یک روز و یک شب بلند بود که هر یک شش ماه به درازا می‌کشید. آنگاه وی این روش‌ها را با گفتارهای اوستا پیوند داد و دستاویزهایی برای این رویدادها یافت و بر این پافشاری کرد که این‌ها همه، ما را به سوی سرآسه رهبری می‌کند. به باور او، با آغاز بازپسین روزگار یخبندان، مردم آریایی هند و اروپایی ناچار شدند به سوی نیمروز کوچ کنند تا نشستگاه‌های کنونی خویش را بیابند، که چه یادمان روزگار آنان در نشستگاه سرآسه، در وداها و نیز در اوستا پابرجاست. (۱۱)

در اینجا باید دانست که در جای جای فرگرد دوم وندیداد، که روزگار جمشید را باز می‌گوید و بسیاری، آن را با رویداد کوچ آریاییان، در پیوند می‌دانند، پیوسته سخن از زمستان و سرزمین‌های پربرف به میان آمده است. (۱۲)

همین فرابرس، دستاویز استواری برای تیلک و ابراز چنین باوری گردید. بسیاری نیز، آسیا را نشستگاه آریاییان دانسته‌اند.

ماکس مولر، که از باورمندان این دیدگاه بود، دستاویزهای خود را چنین آرایه داد، وی گفت: نخست: آسیا در میانه‌ی سرزمین‌های پراکندگی و کوچ آریاییان می‌باشد و کهن‌ترین شهرنشین‌ها هم در پیرامون آن پیدا شده‌اند و نیز از دید کارنامه‌ای، جایگاه گروه‌های نژادی گونه‌گونی همچون هونها، مغول‌ها و ترک‌هاست که به سوی بیرون گسترده شدند و دیگر آنکه اگر نشستگاه آریاییان در اروپای اواخر باختری می‌بود، بایستی بسیاری از واژه‌ها و باور داشت‌های دریایی و نام‌های ماهی در زبان نخستینه‌ی هند و اروپاییان باشد که هیچ‌یک از آنان هنوز بازسازی نشده‌اند. (۱۳)

از سرزمین‌هایی که در آسیا، نشستگاه آریاییان شناسانده شده است، می‌توان استپ‌های روسیه‌ی نیمروزی یا آسیای میانه را نام برد. اوتوشرادر در ۱۸۹۰ زاش، این دیدگاه را آرایه داد که چیزهایی در پیوند با شهرنشینی نخستین آریاییها، که از روی زبان‌های اروپایی بازسازی شده، بیشتر کشاورزی هستند و نام‌های جانوران و گیاهان را در بر می‌گیرند، که چه این دیدگاه با بازسازی اینان بر پایه‌ی زبان‌های هند و ایرانی که دانسته می‌شد، مراد از آن مردمی شبان بوده است، سازگار نیست. پس باید سرزمینی را از دید گیتاشناسی برگزید که بتواند این جدایی‌ها را روشن کند. از دیدگاه شرادر، تنها استپ روسیه‌ی نیمروزی از کارپات تا آسیای میانه، می‌تواند جوابگوی این باور باشد. مردم

شاخه‌ی باختری هند و اروپایی، از استپی بی‌درخت به اروپا راه بسته بودند و در آنجا با نامهای جانوران و گیاهانی آشنا شدند که پاره‌ای از زندگی اروپایی شد. اینان کشاورزی را پیشه ساختند؛ زیرا که جنبش از استپ و آمدن به کناره‌های جنگلی، مایه‌ی انبوهی و بسیاری جماور می‌شود و بدین گونه چراگاه‌ها خردتر و تنگ‌تر می‌شود و مایه‌ی دست بردن به کشاورزی می‌گردد. همچنین از دیدگاه شرادر، گزینش نشستگاه روسیه‌ی نیمروزی، بهتر می‌تواند جنبش تیره‌های گذشته‌ی هند و اروپایی اروپا (مانند سلت‌ها و تراکیان و دیگران) را، که چگونگی گروه‌های مردم ایشان در آغاز، برشمرده شده، روشن کند. شرادر با موشکافی‌های خود، بر این باور بود که دیدگاه او از روی دستاویزهای باستان‌شناسی نیمروز روسیه، سست است و تنها پژوهش‌ها و کاوش‌های آینده می‌تواند آن را استوار سازد. (۱۴)

ژوزف ویسلی نیز در ۱۹۰۷ زایش، درباره‌ی نشستگاه اسکاندیناوی به چند دستاویز و آوند دو دل بود. وی بر این باور بود که: نخست سرزمین سرد اپاختر، بی‌گمان یک شهرنشینی نوزاد را از پیشرفت باز می‌دارد. دوم: از گذشته چنین برمی‌آید که آنجا همواره جایگاه خیزش شهرنشینی بوده تا آرایه‌ی آن. سوم: شهرنشینی‌ها از سرزمین‌های هموار و دشتی، مانند بابل و مصر برمی‌خیزند؛ نه از جاهای جنگلی که خالی از خوراک ستوران هستند و در آن شکار نمی‌تواند زیست کند: بنا بر این

شکارچی هم در آنجا نیست و شهرنشینی هم نمی‌تواند بود یابد. چهارم: اپاختر از مدیترانه و آلپ و پیرنه، جدا و بریده است. پس بسیار به جاتر می‌نماید که مردم هند و اروپایی مدیترانه را از نشستگاه خاور بدانیم که از گوشه‌ی پایانی نیمروزی اروپا، با گذشتن از بازدارنده‌های سرشتی گذشته‌اند. به باور او، درست‌تر می‌نماید که ریشه‌ی آریاها را استپ‌های آسیای میانه بگیریم. رو به خشکی رفتن پی در پی آسیای میانه، که بر دامنه‌ی استپ‌ها می‌افزود، درکارنده و انگیزاننده‌ی راندن هند و اروپاییان به سوی اروپا شد. (۱۵).

زیگموند فایست در ۱۹۱۳ زایش، بر این باور بود که شیوه و گذران نخستین هند و اروپاییان بسیار مانده به انگلیسیان بود که آمیزه‌ی بی از مردم گوناگون هستند. وی بر این باور بود: چه بسیار ریشه‌ی هند و ژرمن در روزگاران پیش از سآلمه، از نیمروز روسیه، در شهرنشینی تریپوله (شهری در روسیه‌ی نیمروزی، کنار دنیپر، که آنجا شهرنشینی نوسنگی پیدا شده) بوده‌باشد. (۱۶).

اولنیک در ۱۹۳۷ زایش، از دیدگاه زیانتشناسی به این فرابرس نگریست. وی با کنکاش زبان نخستینه‌ی هند و اروپایی از دید شناسه‌ها و ریشه‌های کارها و نیز واژه‌های بریده و جدا، که از جدا شده‌های کارها نیستند، مانند شمارها و زبان‌زدهای خویشاوندی و بستگی خانوادگی و نام گیاهان و جانوران و به جز

آن، به این فرجام رسید که نشستگاه هند و اروپاییان در خاور بوده و هند و ژرمن زبانان، باید از خاور به اروپا آمده باشند. به باور وی، اینان از راه روسیهی نیمروزی از استپ‌های آرال و خزر آمده‌اند. (۱۷).

آلفونس نهرینگ نیز در ۱۹۵۴ زایش، پس از کنکاش بازسازی زبان‌زدها و باورداشت‌های زمانی و دینی - که آن‌ها را راهگشای راستینی برای روشن شدن فراپرس نشستگاه آریاییان می‌دانست - سرانجام سرزمین قفقاز و خزر را پیشنهاد کرد. (۱۸).

دارابوا دوز بتویل در ۱۸۸۹ زایش، نشستگاه آریاییان را در پیرامون سیحون و جیحون دانست. (۱۹).

کری نیز در ۱۹۲۱ زایش، بر این باور بود که نشستگاه آریاییان در میان سیحون و جیحون بوده و به خشکی رفتن دریای خزر، انگیزانندهی کوچ بوده است. دگرگونی پی در پی سرزمین‌های بهره‌خیز به بیابان بی‌بهره، نخست سلت‌ها را بیرون راند که بر سراسر اروپا چیره و برخی نابود شدند و برخی با مردم روزگار سنگ در اروپا درآمیختند. وی بر این باور بود که زبان، بسیار بهتر از تپه‌گورها و جنگ‌افزار و سفال‌ها و بافته‌ها و آرایش دهنده‌ها و نوشته‌ها و برماندهای شهرنشینی و فرهنگی می‌تواند برماند کهن را پاس دارد. (۲۰).

کوپرس نیز بر این باور بود که نشستگاه آریاییان در ترکستان باختری است، زیرا فرهنگ هند و اروپایی، همانندی‌های

بسیاری با فرهنگ مردم آلتایی دارد. برای نمونه: توسنگ همساز بر اسب‌داری و گریانی کردن اسب و دهناد پدرسالاری و دین، بسته به خدای آسمان و دوگانگی و مانند آن‌ها (۲۱).

اما در همین دسته‌ی که نشستگاه آریاییان را در آسیا دانسته‌اند، آلبرت پایک در ۱۸۷۳ زایش، دیدگاهی بر پایه‌ی ستاره‌شناسی و آمیغی بیان کرد. پایک بر این باور بود که نشستگاه نخستین آریاییان، سبند بوده است و ایشان در پیرامون ۱۰/۰۰۰ پیش از زایش از آنجا کوچ کرده‌اند. آسه‌ی دیدگاه او بر پایه‌ی آنچه که زیر نام Indi Asvin یا پیک‌های سپیده‌دم در نوشته‌های ستاره‌شناسی و آمیغی نامیده شده و پایک، آن‌ها را کوده ستارگان دانسته، استوار بود. بر این پایه، این ستاره‌ها تنها در هماهنگی بهاری در پیرامون ۵۰۰۰ پیش از زایش، در سپیده‌دم نمایان می‌شدند و بنابراین، کوچ آریاییان، پس از سالمه‌ی گفته شده، روا نبود. (۲۲).

لاچمی‌دار - باستان‌شناس هندی - نیز، که در ۱۹۳۰ زایش، نشستگاه آریاییان هند و اروپایی را آسیا دانست، آوندهای خود را چنین آرایه داد: نخست: زبان وداها، آوایی بسیار کهن، برگرفته از زبان هند و اروپایی دارد. دوم: دانسته‌های برماندهای ادبی، نشانی از دور بودن نشستگاه آریایی‌ها به دست نمی‌دهد. سوم: باستان‌شناسی زبان‌شناسی، نشانی از نشستگاه در پیرامون هیمالیا می‌دهد. دار، بر این باور بود که دیدگاه‌های سامی

درباره‌ی توفان بزرگ، با هنگام پرآب شدن دریاچه‌ی کشمیر
همروزگار است و این هنگام با روزگار پراکندگی مردم هند و
اروپایی نزدیک می‌باشد. (۲۳).

چگونگی و انگیزه و روزگار کوچ آریاییان

تا کنون درباره‌ی انگیزه‌ی کوچ آریاییان نیز، همچون درباره‌ی
نشستگاه ایشان به برآمد روشنی یافته نشده است. آنچه باید گفته
شود این که: هیچگاه تیره‌یی از سرزمین خوش آب و هوا به
سرزمینی دیگر کوچ نمی‌کند. پس یکی از گمان‌هایی که می‌توان
کرد، فراپرس بدی آب و هوای نشستگاه بُنشستی و نخستینه‌ی
آریاییان، اَثیرِیَاثَه وُ ثِبَجَه (به جم: سرزمین آریاییان) نامیده شده
است و آمده که آنجا، سرزمینی خوش آب و هوا و دارای
زمین‌های بهره‌خیز بود. که چه دیوان، ناگهان زمین را سرد کردند
و چون زمین، خوراک مردم را نمی‌داند، کوچ آغاز شد. (۲۴).

بیش از این نیز، درباره‌ی زمستانهای سختی که در فرگرد دوم
وی دیوداد (وَتَدیداد) از آن‌ها یاد شده، سخن به میان آمد. در
همانجا سخن از تنگی جا نیز به میان آمده است. در کنار این
گمان‌ها، که درست‌تر می‌نماید، می‌توان دیدگاهی دیگر آرایه داد و
آن، فشار تیره‌های دیگر به آریاییان یا به گونه‌یی دیگر: آریاییان
هند و اروپایی است که انگیزاننده‌ی کوچ آنان را فراهم آورده
باشد. درباره‌ی این دیدگاه، دستاویزی در دست نیست.

درباره‌ی هنگامه‌ی کوچ آریاییان نیز، اگرچه نمی‌توان روزگاری

راستین برای آن یافت، که چه بر پایه‌ی دیدگاه پژوهشگران، این کوچ هرگز به شیوه‌ی یکباره انجام نیافته، شیوه‌ی کوچ پی در پی بوده است و چندین کوچ، از سوی شاخه‌های گوناگون آریایی به سرزمین‌های ایران انجام گرفته است.

انگیزه‌ی این کوچ‌ها هر چه بوده، می‌توان بر پایه‌ی نوشته‌های باستانی، آن را یافت. اگر نشستگاه آریاییان در سرزمین اروپا دانسته شود، باید گفت که پس از اینکه کوچ تیره‌های گفته شده از اروپا به سرزمین‌های نیمروزی روسیه انجام پذیرفت، پس از چندی از آنجا نیز به کوچ دست زدند. اگر هم خود سرزمین‌های نیمروزی روسیه، نشستگاه آریاییان انگاشته شود، باز باید بر این باور بود ایشان - که از تیره‌های گونه‌گونی بودند - از جلگه‌های اپاختر قفقاز و دریای خزر، کوچ خود را آغاز کردند. در ژرفا شیب ایران، این تیره‌ها به دو دسته بخش شدند. درباره‌ی چگونگی این بخش‌بندی، دیدگاه‌های گوناگونی هست، این تیره‌ها به دو دسته‌ی خاوری و باختری نامیده شده‌اند. دسته‌ی باختری در روزگار گفته شده، پس از چرخش دریای سیاه و گذر از بالکان و سفر به اندرون آسیای کوچک چیره شده و با چیره شدن بر بومیان آن سرزمین، انجمن خُتیان (هیتیان) را بنیاد نهادند. دسته‌ی خاوری، که به نام آریایی هند و ایرانی نامیده شده - در سوی خاور دریای خزر به جنبش درآمد. یک‌دسته - که بیشتر آنان جنگجو بودند - از قفقاز گذر کرد و تا پیچ بزرگ فرات پیش

راندند. آنان با همبستگی با هوریان بومی، پادشاهی میتانی را بنیاد نهادند. نام‌های ایشان بیشتر هند و ایرانی بود و ایزدانشان نیز نام‌های هندی - ایرانی داشتند، ایندرا، ورون، میتر، نَسْتیة. شماره‌های به کار رفته در برمانده‌های ایشان، شماره‌های نخستین هندی - ایرانی بوده که همان شمارش‌های سانسکریت می‌باشد. میتانی‌ها نه تنها فرمانروایی خود را در میان رودان اپاختری گسترش دادند، که چه آشور را نیز کوچک کردند و با آمیزه‌ی دَرَه‌های زاگرس اپاختری - که نشستگاه تیره‌ی گوتی بود - به فرمانروایی خود، توان و نیروی خویش را استوار کردند. بهترین روزگار این پادشاهی، پیرامون ۱۴۵۰ پیش از زایش بود. در این روزگار، مصر، همیار میتانی‌ها شد و نیرومندترین فرعون‌ها، بادختران پادشاهان میتانی پیمان همسری بستند، که چه سرانجام نابسامانی‌ها و برتری خواستن‌ها و پیشی جستن‌های خاندان فرمانروایی، انگیزه‌ی ناتوانی و سست شدن کشور گردید و در پایان سده‌ی چهاردهم پیش از زایش، دودمان میتانی در برابر نیروی فرمانروایی هیتی از میان رفت، که چه هنوز برمانده‌هایی از شهرنشینی و به ویژه هنر نیرومند آن مانده بود. دسته‌ی دیگری از همان سواران جنگجوی، در درازای چین‌خوردگی‌های زاگرس میانه، به جنبش درآمدند و به اندرون کناره‌ی نیمروز راه بزرگ کاروانی چیره شدند و به تندی به دست تیره‌ی کاسی سست شدند. سرانجام بخش تیره‌های دسته‌ی خاوری، پی در پی به

سوی خاور رفتند و پس از گذر از آن سوی رود و جیحون و پس از ایستایی کوتاهی در دشت بلخ، از گذرگاه‌های هندوکش بالا رفتند و در درازای پندیشیر و رودهای کابل فرود آمدند (۲۵).

دومین کوچ بزرگ ایرانیان به نوشته‌ی کارنامه‌نگاران به ایران، در آغاز هزاره‌ی نخست پیش از زایش روی داد. به گمان، این بار نیز همچون بار پیش از دوراه قفقاز و آن سوی رود، به شیوه‌ی پی در پی و به زور، به ایران آمدند. این آمدن پی در پی؛ هنگام چند سده به درازا کشید. دسته‌ی خاوری ایرانیان که از آن سوی رود آمده بود، نمی‌توانست به سوی نیمروز هندوکش گسترده شود، زیرا همه‌ی سرزمین رخیج و پنجاب، پیش از این به دست گروه خواهر آریاییان هندوان آینده - افتاده بود. بنابراین، اینان ناچار بودند به باختر و به سوی نجد ایران، در درازای راه سرشتی‌ای که از بلخ به سوی میانه‌ی ایران پیش می‌رود، پیش بروند. این کوچ‌کنندگان، سرانجام در دَرّه‌های زاگرس آرام گرفتند، که چه نیروهایی که در هنگام این کوچ آریاییان، در کنار، بومی نامیده می‌شدند، به این نام‌ها بودند:

۱ - آنزان که شوش بود و تا کوه‌های کرانه پیش می‌رفت. ۲ - الیپنی که در کناره‌ی اپاختری آنزان بود. این سرزمین، دره‌های کوهستانی اپاختر خاوری در بدره‌ی کنونی را در برمی‌گرفت و به گمان ما، تا نهایند کنونی پیش رفته بود و در اپاختر تا راه بغداد - کرمانشاه - همدان می‌رسید. ۳ - مانده‌های گوتیان و کاسیان، کمی

اپاختری‌تر از این زندگی می‌کردند. ۴ - لولوسی‌ها، جلگه‌های بهره‌خیز شهر زور را در میان داشتند و از راه‌های اپاختری که با «بیت همبان» و از این راه با جایگاه بیرون آمدن دیاله، از کوه‌ها بیوند داشت. ۶ - مانای، که سرزمینی در نیمروز و نیمروز خاوری دریاچه‌ی ارومیه بود. ۷ - پارسوا، یا پارسواش که در باختر دریاچه‌ی ارومیه بود. ۸ - اورارتو (آارات)، در پیرامون دریاچه‌ی وان - کردستان کنونی ترکیه. ۹ - کادوسیان، در گیلان. ۱۰ - تپوری‌ها، در مازندران. ۱۱ - ماردها یا آماردها در میان کادوسیان و تپوری‌ها.

همه‌ی تیره‌های گفته شده، گروه‌هایی از آریاییان بودند که ایران، نشستگاه بئشستی آنان بود.

ایران (کردستان کنونی) - خاستگاه نخستین‌های آریاییان

ایران، واژه‌ای آوستایی است که در آوستا: آژی^۱ آورده است. به چم: آتش آشویی. آریا نیز از همین واژه گرفته شده به چم: دارنده‌ی آتش آشویی. این واژه به چم آزاده و نجیب به کار رفته است. بیشتر سرایندگان و پژوهشگران، نژاد آریایی را والاگهر و پاک سرشت و آزاده دانسته‌اند. هنوز تیره‌ی بزرگ آسی‌های قفقاز، که اباختری‌ترین ایرانی زبان امروزی هستند، خود را «ایر» و سرزمین خویش را ایریستون به چم آریایستان می‌نامند. آریاییان هند نیز کشور خود را آریا^۲ می‌خوانند، به چم سرزمین آریا.

تمام ایران، از نام تیره‌ی آریا گرفته شده است به چم آریایا. در پهلوی اشکانی این واژه به شیوه‌ی اریان،^۳ و در پهلوی ساسانی به شیوه‌ی ایران در آمده است. در آیین باستانی ایران، از مردم ایرانشهر سخن بسیار رفته و همه جا آنان را ستوده‌اند. در آوستا از تیره‌ی آریا به نیکی یاد شده است:

آبان‌یشت، بند ۴۹: از برای کشورهای آریایی، استوار

۱ - áerya

۲ - arya warter

۳ - arya n

سازنده‌ی کشور خود، روبه‌روی دریاچه‌ی ژرف و پهن چچست، سد اسب، هزارگاو، ده هزارگوسفند ارمغان کرد.

بند ۵۸: واز او درخواستند این کامیابی را به ما بخش ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید، که ما به یل جنگجوی توس پیروزی یابیم که ما کشورهای آریایی را بزرگ گردانیم. پنجاه‌ها، سدها، سدها هزارها و هزارها، ده هزارها، سد هزارها. بند ۶۹: و از او درخواست این کامیابی را به من بخش. ای نیک، ای تواناترین. این اردویسور ناهید، که من به اندازه‌ای همه‌ی آریایی‌های دیگر، از یک پیروزی بزرگ بهره‌مند شوم.

بند ۱۱۷: تشر، ستاره‌ی رایومند، فرمند را می‌ستایم که تند به سوی دریای فراخ کرد تازد، مانند آن تیر در هوا پران، که آرش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه آئیریوخشوت به سوی کوه خوانوخت انداخت.

بند ۵۶: اگر ای اسپیتاماد زردشت، در کشورهای آریایی، از برای تشر رایومند فرمند، ستایش و نیایش شایسته به جای آورند، همان ستایش و نیایش که از برای او شایسته‌ترین است و آن این است که بر پایه‌ی بهترین راستی باشد، هر آینه لشکر دشمن دشمن به این کشورها نخواهد آمد و نه سیل و نه زهر و نه گردونه‌های دشمن و نه پرچم‌های برافراشته‌ی دشمن ...

بند ۵۸: آنگاه آهورامزدا گفت: از برای او کشورهای آریایی باید زور ارمغان کنند. از برای او کشورهای آریایی باید برسم بگسترانند.

مهریشت، بند ۴: برای فروغ و فره‌اش، با نماز بلند با زور می‌ستایم آن مهردارنده‌ی دشت‌های فراخ را، مهردارنده‌ی دشت‌های فراخ را می‌ستایم که به کشورهای آریایی خان و مان، با سازش و آرامش و خان و مان خوش بخشد.

بند ۱۳: نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فناپذیر تیزاسب، در بالا، کوه هرا برآید، نخستین کسی که با آرایه‌های زیبا آراسته از فراز کوه زیبا سر به درآورد. از آنجا آن مهر بسیار توانا، همه‌ی نشیمنگاه‌های آریایی را بنگرد.

بند ۱۴۳: فروهرهای مردان پاکدین کشورهای ایران را می‌ستایم. فروهرهای زنان پاکدین کشورهای ایران را می‌ستایم.

همانگونه که گفتیم: آي رِي نَ وَاجِه ۱ در اوستا به چم ایران ویج: ایران‌نژاد آمده است. آي رِي نَ به چم آتش آشویی و واجه به چم نژاد و سرزمین است. در سنسکریت واژه‌ی ب لُ ج ۲ به چم نژاد آمده است. ایران ویج به همه‌ی ایرانشهر گفته نمی‌شده، تنها نام سرزمین نخستین ایرانیان است که تیره‌های کهن گرد در آنجا بودند.

در نامه‌های آسمانی ایرانیان باستان و نامه‌های آیینی پهلوی (همچون: دین کرد و بندهشن و دادستان دینیک و گزارش وندیداد پهلوی و بهمن یشت)، بهیندهایی بر می‌خوریم که

سرزمین ایرانی را آشویی و آهورایی دانسته است. این سرزمین جایگاه وزود شید آهورامزدا وایزدان و نشیمنگاه و بنیاد فرهنگ ایران زمین است. پیامبر ایرانی، نخستین پیام آور یکتاپرست گیتی، آشورزدشت در این سرزمین زاده شد و پرورش یافت و در کنار رودی از این سرزمین به پیغمبری رسید.

پهلوانان نامدار ایرانی، در کنار رود دایتی، ایزدان را ستوده‌اند و از آورامزدا رستگاری و کامیابی خواستند. کوه‌های این سرزمین پاک و آشویی و رودهای آن مینوی و بهشتی است، چرا که کوه نیز مانند زمین، نزد ایرانیان، آشویی و آهورایی بوده و هست. آهورامزدا و آشورزدشت در بالای کوه با هم سخن می‌گفتند و زردشت بر فراز کوه به پیغمبری رسید. آیین باستانی ایرانیان در این سرزمین پای گرفت. سوشیانت رهایی بخش، در همین سرزمین خواهد آمد و در روز رستاخز به پا خواهد خاست و جهان را از درد و رنج رهایی خواهد بخشید. فرهی آهورایی نیز بر این خاک سایه افکنده است.

نخستین مردم نیز در ایران آفریده شده است. در فروردین یشت، بند ۸۷ با کیه مرتن^۱ که در فارسی کیومرث خوانده می‌شود، نخستین کسی است که منش و آموزش آهورامزدا را دریافت و آهورامزدا از او نافه‌ی (دودمان) کشورهای ایرانی و نژاد کشورهای ایرانی را پدید آورد.

۱ - kaya martan

بند ۸۷: فروهر کیومرث پاک را می‌ستاییم. نخستین کسی که به گفتار و آموزش آهورامزدا گوش فرا داد. از او خانواده‌ای کشورهای آریا (ایران) و نژاد آریا بود یافت. فروهر زردشت اسپیتماذ آشویی را نیک می‌ستاییم.

این بند سرچشمه‌ی باستانی‌ترین رویدادی است که در کارنامه‌ی و داستان باستانی کشور ما روی داده است و به کیومرث گفته شد. کیومرث نخستین پادشاه پیشدادی نیست، نخستین مردم است و در نوشتارهای باستانی ایرانی، مشاو مشیانه از اندرونه‌ی او پدید آمده‌اند.

در بندهش، در باره‌ی کیومرث می‌خوانیم: او نخستین مردم است که مهرمزدا بیافرید. سی سال تنها در کوهساران به سر برد و به هنگام مرگ از پشت او آبی فرو ریخت و با فروغ خورشید پاک و در اندرونه‌ی خاک پاس داشته شد. پس از چهل سال از آن آب، گیاهی همانند دو ساقه‌ی ریباس به هم پیچیده در مهر و مهرروز، به هنگام جشن مهرگان از زمین بروید. اندکی پس آن دو ساقه به شیوه‌ی دو نفر درآمدند که در اندام و مهره همانند یکدیگر بودند. یکی نرینه که مشیر خوانده شد و دیگری مادینه که مشیانه نام گرفت. پس از پنجاه سال آن دو با یکدیگر در آمیختند و پس از گذشت نه ماه، از پشت آنان یک جفت پسر و دختر پدید آمد و سرانجام از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر زاده شدند که یکی از آنان سیامک و همسرش نشاک (وساک) است. از سیامک و نساک یک جفت به وجود آمدند به

نام فرواک فراواکشین. از آنان پانزده جفت پدید آمدند که همه ی نژادهای گوناگون هفت کشور از پشت آنهاست. یکی از آن پانزده جفت، هوشنگ و همسرش کوزک نام داشتند. ایرانیان از پشت آن دو هستند.

در اوستا، هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده است. فردوسی توسی درباره ی کیومرث می فرماید:

پژوهنده ی نامه ی باستان
که از پهلوانی زند داستان
چنین گفت: کآیین تخت و کلاه
کیومرث آورد کو بود شاه.

به گیتی درون سال سی شاه بود
به خوبی چو خورشید برگاه بود

به رسم نماز آمدندیش پیش
از آن جایگه برگرفتند کیش.

ایرانشهر در اوستا، نیکوترین سرزمینی است که آهورامزدامهر بیافرید. در این سرزمین، دریاچه های آشویی چون هامون و چچست و کوه های سپند چون هرا و ... هست که پاکی و آشویی بودن این سرزمین را از جهان خاکی می رساند.

آهورامزدامهر به خود می بالد که سرزمینی چون ایران آفریده و به داشتن چنین جایگاه سپندی شاهنازی می کند.

فرگرد نخست وندیداد (وی دیوداد): نخستین و بهترین جاو سرزمینی که من (آهورامهرمزدا) بیافریدم، ایران ویج است. آنجایی که رود دایتی نیک است که چه اهریمن پرآسیب در آنجا به پتیارگی مار سرخ و زمستان دیو داده به کار آورد.

پل چینوات به چم جداکننده در ایرانشهر است. این پل در آیین کهن ایرانی، پلی است که جهان خاکی را از جهان نادیده جدا می کند و درون آن آیین داوری انجام می گیرد. دنیکرد جایگاه پل چینوات را از فراز کوه البرز تا داییتی در ایران ویج دانسته است. در یسنا، هات (۷۱)، کرده ی ۱۶ آمده است: اگر تو خواستاری، ای پاکدین، در اینجا از آشا بهره ور شوی و روان تو از زیر چینود پل بگذرد و با برخورداری از آشا به بهترین هستی بهشت گرای، اشنوت گات را برای کامروایی فرو خوان ...

بر پایه ی باور ایرانیان باستان، پس از آنکه جان (روان)، سه روز در جایگاه مرگ به سر برد، روز چهارم برای داوری، روانه ی پل چینوات می گردد. روی پل چند سگ نگهبان هستند که روان نیکوکاران را در گذشتن از آن یاری می نمایند. به جز آنها، سروش و ایزدهاد: و ایومی خوب نیز به یاری آنان می شتابد. برای روانهایی که در زندگی زمینی، آیین های کیشی خود را انجام داده باشند، پل به اندازه ی یک فرسنگ فراخ و گذر از آن آسان می شود. کردار و رفتار نیک مردم به شیوه ی دختری بسیار زیبا به

همراه دو سگ به پیشواز روان می آید و از بهشت، بوی خوش به او می رسد. درباره ی گناهکاران، کار به جز این است.

سپندارمز، ایزدبانوی بزرگ، که جزو اشاسپندان است، در آوستا نگاهبان سرزمین آشویی و سپند ایران است. در آوستا نام او آرمیتی^۱ و در پهلوی سپندارمت^۲ و در فارسی سپندارمز^۳ و اسفندارمز گفته می شود. سپنت^۴ به چم آشویی است و آرمیتی به چم فروتنی و فداکاری.

سپندارمز دختر آهورامزدامهر خوانده شده است. وی باید همواره زمین را آبادان و پاک و بارور نگاه دارد. هر که به کشت و کار پردازد و سرزمین را آبادان کند، خشنودی سپندارمز را فراهم آورده است. همه ی خوشی ها و شادی ها و آسایش زمین به او سپرده شده است.

ایزدآبان، ایزدزمین، ایزد دارد، از یاران او به شمار می روند. سپندارمز نام بازپسین ماه سال و پنجمین روز ماه است در ایران باستان در این روز جشن می گرفتند. از این رو به جشن مزدگیران خوانده شده است.

فردوسی می فرماید: سپندارمز پاسبان تو باد
ز خرداد روشن روان تو باد.

همچنین تخمه ی سوشیانس رهایی بخش، در ایرانشهر

۱ - Armiti

2 - Sipandarmata

۳ - Sipandar mata

۴ - Sipanta

نگاهداری می شود. رهایی بخش آیین مزدیسنا، در آغاز رستاخیز، از تخمه ی زردشت زاده می شود. بدن مردگان را بر می انگیزاند تا آنان را برای زندگی جاودان و روشنی و پاکی پرداخته کند. در آن روزگار، تنها آهورامزدامهر پادشاهای خواهد داشت. بر پایه ی داستان های نوشته شده در نوشتارهای پهلوی، از زردشت سه تخمه در دریاچه ی چچست یا کوسوی نگاهداری شده و از هزاره ی سوم، پیش از رستاخیز پایانه، در آغاز هر هزاره، یکی از آنان برای رهایی مردمان از چنگال اهریمنان، از دختری که در آن دریاچه آب تنی می کند، زاده شده و به آرایه ی کیش می پردازد. در دریاچه ی چچست یا کوسوی، به گفته ی پیشینیان، تخمه ی زردشت نگاهداری می شود و ۹۹۹۹۹ فرورتنی آن را نگاهبانی می کنند، تارهای بخشان آیین مزدیسنا در روزگار رستاخیز از آن پدید آیند. شایان ترین این رهایی دهندگان، سوشیانت نام دارد که رستاخیز را پدید می آورد. نام سوشیانت به چم رهایی ده است و به چم: سودرسان و سودمند نیز آمده است. وی بدن انسان ها را از خاک برمی خیزاند. پس از آن، همه ی مردمان باید سه روز پی در پی آزمایش نهایی را - که گذشتن از ایخشت جوشان است - انجام دهند. آنان که پاک و نیک هستند، از این رنجی نمی برند و ایخشت جوشان برایشان چون شیر گرمی خواهد بود. گناهکاران با دیدن این سزا، از پلیدی گناه پاک شده و شایستگی زندگی و رفتن به جهان پاک نهایی را می یابند. اکنون سوشیانت باید بدن مردمان را نیز جاودانه نماید. برای این کار وی

از زمین، هوما را به دست می آورد و با چشاندن آن به مردم، آنان را جاودان می نماید. آنان که در پیری مرده اند، به شیوه ی چهل ساله ها در می آیند و آنان که در کودکی در گذشته اند، پانزده ساله خواهند بود.

در این هنگامه ها، آهورامزدا و یاوران آسمانی او، با اهریمن و همکارانش در نبرد بوده و شکست پایانی به آنان می رسد.

نفرش های پژوهشگران و دروغ نویسی بیگانه گان

درباره ی آمدن تیره های آریایی به ایران و نشستگاه نخستین و راه کوچ آنان، میان کارنامه نگاران و دانشمندان کارنامه شناس، ناهمگونی هست و بیشتر آنان تلاش کرده اند راستی ها را وارونه کرده و آمدن آریایی ها را میان ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ سال پیش از زایش مهر و راه کوچ آنان را از اروپا، هند به ایران نشان دهند؟! بیشتر این پژوهشگران نیز تلاش کرده اند بگویند ایران، پیش از آمدن آریایی ها، خالی از مردم و زیست بوده است و همگی، گذشته ی ایران را از روزگار آمدن آریایی ها به شمار می آورند! سد فسوس که بیشتر نویسندگان و پژوهشگران ما نیز چشم بسته چرند و پرند این کسان را پذیرفته اند، بدون اینکه خود به پژوهش ژرف در این باره بپردازند.

به راستی اگر دانشمندان زمین شناس، از دل خاک ها کاپادوکیه و شهرهای هاتوزا، پایتخت هاتی در آناتولی و همچنین از زیرزمین های شوش تخت جمشید و دیگر جاهای ایران، به ویژه آذربایگان، گیلان و اکباتان، دستاویزهای ارزنده ای به دست نمی آوردند و اگر در ۱۸۵۳ زایش مهر، هنری رولیتون، افسر ارتش نماینده ی انگلیس، در بغداد نمی توانست با رنج سبار سنگ نشسته های داریوش بزرگ را در کوه بیستون برگرداند و اگر